



<http://www.arianafghanistan.com>



۲۰۱۹/۰۶/۰۸



س.ح. روغ

## «مشرَب عشق» و بیدل



قسمت اول

بتاریخ ۱۴ ماه می ۲۰۱۴ جناب سمیر سکندر بیت زیر بیدل را در سایت دوستداران بیدل به بحث گذاشت:

درین وادی ندارد عافیت، گردِ انالعثقی

اگر آتش زخم درخویش، نخل ایمن خویشم

• سید حمیدالله روغ:

آن چه را عزیزان نوشتند، در تحت پانویس شماره ۱ درج کردیم. "وادی" درین بیت اشاره به "وادی ایمن" است از اسطوره موسی و "طور" وی. مفهوم "ایمن" در مصرع دوم این ترکیب را تکمیل می کند و آن را در ترکیب بعدی "نخل ایمن" تداوم می بخشد. پس بیت یک تمثیل است از میقات ایمن و سرگذشت موسی کلیم الله. تا اینجا مبرهن است. و اما دو بند در این بیت تأمل طلب است:

یکی: منظور بیدل چیست، آن جا که می گوید: «نخل ایمن خویشم»؟

و دیگری: منظور بیدل از «انالعثق» چیست؟

۱

آتش و ایمن و نخل

از قدیم ترین ایام عهد باستان، آتش نماد جهان ماورای این دنیا و ماورای انسان بوده است؛ ربط مفهومی در میان دو کلمه "آتش" و "خدا" بسیار قدیم است؛ و شواهد آن تا آغاز هزاره سوم ق.م. در بین النهرین بدست است. در اساطیر عرب هم "آتش زندگی" {= نار الحی} آمده است.

در آیین زرخدایی، آتش نماد زن است که خدا است؛ آتش، و زمین، که آتش از آنجا می آید، مؤنث هستند؛ چون دهانه آتشفشان به «زهدان» زن تشبیه شده است؛

در آیین مهر، آفتاب مذکر است؛ چون آتش بسوی آن صعود می کند و گرما از آن می آید؛ اما زمین مؤنث است، چون زمین پذیرای آب می شود.

همین آموزه را آیین زرتشتی بر می دارد و آتش را مذکر و آب را مؤنث می شمرد، و سراسر جهان از همین دو عنصر و بنابراین از مذکر و مؤنث، پدید آمده است؛ در آیین زرتشت جهان های آسمانی جهان های آتش هستند. "شکل آتشین" در متون زرتشتی آمده است. زرتشتیان برای برافروخته نگهداشتن آتش جا های خاص تدارک می دیدند که "آتشگاه" نامیده می شد. این آتشگاه، از "آتشکده" متمایز بود، که در آنجا نیایش آتش بجا آورده می شد.

در دوره کوشانیان آتشکده های مهم دایر بوده اند؛ آموزش آتش در نزد کوشانیان ملهم از آیین بودایی است، و با مقام آتش در آیین زرتشتی، تفاوت دارد. در متون مقدس آمده است که نخستین آتشکده را هابیل ساخت. کوشش انسان برای این که آتش خاموش نشود، قدامت تاریخی دارد. نخست در «نیزار» ها آتش را تعبیه می کرده اند، تا «نمیرد»؛ و این باعث آتش سوزی در نیزارها می شده است. این نیزارها در بین النهرین بسیار بوده اند؛ وسیع ترین این نیزارها «هورالعظیم» نامیده می شد؛ این مفهوم «هور» در کتیبه های نبطی «مدینه الحجر» ضبط است که قدامت آن به سه قرن ق. م. می رسد؛ مفهوم «هور» از زبان آرامی می آید، و از همین طریق در حوزه پیروان آیین مهر بمعادل آفتاب مروج بوده است؛ همین اکنون در زبان پشتو بمعنای «آفتاب طالع» معمول است؛ در تاریخ بین النهرین اخبار زیادی از «آتش سوزی ها» است.

مفهوم "آتش" در همه متون ابراهیمی مذکور است؛ "آتش" در نص یهودی «... نماد تجلی فعال خدا در تاریخ است»؛ در نص مسلمین "آتش" بیش از ۱۳۰ بار ذکر است؛ ۱۱ مورد آن از آتش خالده و دایمی دوزخ (= آتش مجازات) بحث می کند؛ این تأکید نص بر آتش مجازات از بابت مقابله با مقام خدایی آتش در آیین زرتشت بوده است؛ درسه مورد از آتش مکافات سخن رفته است. درگُل، نص مسلمین از آتش بحیث نشان دهنده قدرت الهی سخن می گوید /الرحمن- ۳۵/ و می آورد که آتش آسمانی برهان رسالت نبوی بوده است.

تمییز در میان آتش و نور در آیین مهر صورت بست. آیین مهر از آتش زمینی آغاز می کند و، در نمونه آفتاب، بسوی آتش آسمانی معطوف می شود؛ و این آموزه نور را آیین مانوی بر می گیرد و می گوید: «زیبایی از عالم نور می آید»؛ در آیین مانوی آموزش درباره «نور» بریک مبنای منظم استوار می شود؛ همین آموزش به متون گنوسی بالا برآمد و عقیده بر این شد که جهان های ماورایی از جنس نور هستند.

انجیل نور و آتش را یکی می داند: «نور، آتش است»؛ نص مسلمین با صراحت در میان آتش و نور؛ و نار و نور، تمایز می گذارد؛ بیدل هم به پیروی از نص در میان نار و نور تمایز می گذارد؛ و آتش پرستی را مسترد می کند:

**تاب و تب کبر و حسد، بر حق پرستان کم زند**

**گر نیستی آتش پرست، آخر به این سازی چرا**

در شعر دری در ربط میان سه مفهوم "آتش" و "نی" و "بانگ نی" بسیار بحث شده؛ و «انسان» جمع این هر سه پنداشته شده ست؛ مولانا مثنوی خود را با همین سه مفهوم آغاز می کند:

**آتش است این بانگ نای و نیست باد**

**هر که این آتش ندارد، نیست باد!**

و بیدل می آورد :

سرمه جوشانده ست عشق از ما، تظلم حرف کیست  
در نیستانی که آتش دیده باشد، ناله نیست  
عشق بردارد اگر مهر از زبان عاجزان  
نالۀ یک نی به آتش می دهد صد بیشه را

بیوند در میان "آتش" و "انسان"، و "آتش" و "شهر" از مبانی اساطیر است؛ یکجانشینی انسان بدور آتش آغاز شده است؛ اهلی شدن برخی حیوانات، گرگ، و پیدایی سگ، بدور آتش آغاز شده است. آتش در جایی خاموش نمی شود که انسان در آن جاست. {پانویس شماره ۲}

پانویس ها:

پانویس شماره ۱:

با عرض پوزش. به دلایلی که نوشته می آیند اینتقم مناسب دیدم ذیل این بیت بیدل یک بحث مبسوط، با نگاه به مسایل اساسی بیدل شناسی، گشوده شود؛ از این نظر یک نکته، و چند بیت بیدل، را که بیدل شناسان گرامی در آغاز این مباحثه درج کرده بودند، در تحت پانویس شماره ۱ جدا ساختم، تا حرمت ایشان حفظ شده باشد:

«سمیرسکندر :

این جا هر اندازه انسان به بلا ها و آفات خو کند، به همان اندازه به عالم انسانی نزدیک می شود!  
"گرد انالعشق" نهایت وحشت، سر درگمی و حیرانی وجودی انسان در مقابل قیاس بیکرانگی "هستی" است، به بیان دیگر، رسیدن "ذره وجود" به این "ناکجاآباد" وجودی را "انالعشق" گویند.  
انالعشق پاسخ "وجود"ی آگاهانه "گرد" تنها و سرگردان در مقابل "گردون" بیکران هستی است که وحشت و سرگردانی اش عین خلاصی و ایمنی اش می باشد!

"تنهایی" روی دیگر این سکه است، گفته سهراب سپهری در ذهنم تداعی شد :

دچار یعنی "عاشق"

و فکر کن که چه تنهاست

اگر که ماهی کوچک، دچار آبی دریای بیکران باشد !

یعنی آنجا که انسان به خود محوری خود آتش می زند، در وادی ایمن کبریایی که "دیگر محوری" است داخل می شود که اوج اخلاق و انسانیت است !

•

فطرت حسینی:

مشت خاکی که در خویش شکافت

عرش تا فرش جمله در خود یافت

بیدل

•  
صمد قادیان :

طینت عاشق همین وحشت غبار ناله نیست  
چون شرار کاغذ اینجا داغ هم آزاده است  
بیدل

و

عقل کو تاجم سازد خاطر از اجزای ما  
عشق ممت خاک مارا سر به صحرا داده است  
بیدل

•  
سمیر سکندر:

ادب عشق اگر مانع شوخی نشود  
خاک ما مرهم ناسور ثریا دارد

بیدل

•  
پانویس شماره ۲: توفیق فهد و دیگران:

آتش در خاور نزدیک باستان؛ ترجمه محمد رضا جوادی؛ تهران ۱۳۹۰

پایان قسمت اول  
ادامه دارد



تذکر:

هرگاه خوانندگان محترم متمایل باشند که نیشه ها و مطالب دیگری از این نویسنده را مطالعه کنند، می توانند با "کلیکی" بر عکس نویسنده در صفحه مقالات، به "آرشیف" شان رهنمائی شوند!

"مشرَب عشق" و بیدل (قسمت اول)

Rogh\_h\_۱\_mashrab\_eshq\_wa\_bedel\_qesmat\_۱.pdf